

هو

۱۲۱

گزیده مایه‌های از گفتارهای عرفانی

مهر ۱۳۹۳ (قسمت سوم) و آبان ۱۳۹۳ (قسمت اول)

حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (محبوب‌علیشاه)

دوستان و پنجم

زمستان ۱۳۹۳

فهرست

جزوه دویست و پنجم

گزیده بیانی از بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجدوب علیشاه)

مهر ۱۳۹۳ (قسمت سوم) و آبان ۱۳۹۳ (قسمت اول)

عنوان

صفحه

در مورد درویشی و سیاست / ما آنقدر در این سیاست دخالت می‌کنیم که نوک این سیاستمداران غلط، دروغ‌پردازان را بچینیم و قدمشان را قطع کنیم، نه بیش از این / در مورد سؤال کسی که از پرورشگاه فرزندی آورده ولی اسمش را در شناسنامه او نمی‌نویسند و راجع به نَسَب و اهمّیت آن / در مورد نسل و پاک نگه داشتن نسل / مسأله‌ی نَسَب امر الهی و خارج از اختیارات ماست / سؤال شده در مورد نرفتن

به نظام وظیفه و مهاجرت. ۹

در مورد شعر: هست در وصل همه بیم زوال - نیست در هجر جز امید وصال / امید چیزی است که وقتی به هجران هم وصل شود، موجب اهمّیت هجران می‌شود / امید معنوی است همیشه باید داشته باشیم؛ امید به رحمت خداوند و

گشایش امور. ۱۹

توأم شدن امید با هجر و فراق که ناراحت کننده است، آن را
ملايم می کند / امید از همه ی چاشنی های زندگی

مهمتر است. ۲۲

در مورد سوره ی یوسف / درباره ی تفاوت أَحْسَنَ الْقَصَصِ و
أَحْسَنَ الْقِصَصِ / راجع به فرزندان ذکور که تعداد زیاد آن یک
نعمتی از جانب خدا تلقی می شد / روال بر این است که از
این زن و مردی که خداوند آفریده، انسان های دیگری
به وجود بیاید، ما نباید جلوی این را بگیریم و مانع آن
بشویم / در مورد بنی اسرائیل و فرزندان حضرت یعقوب /
چطور شد که حضرت یعقوب در بین این همه فرزندان به
یوسف بیشتر علاقه مند بود؟ / وعده ی خداوند فراموش
نمی شود، از گناهان ممکن است بگذرد، گناهان در اختیار
خودش است، از همه ی آنها می گذرد ولی ممکن است از
عذاب یک قومی همچون قوم یونس منصرف شود /
در مورد مسأله ی «چشم زدن» / وقتی که همه ی مؤمنین
یک چیزی می گویند بی اثر نیست / در مورد غریبی کردن

کسی که در زندگی متفاوت با زندگی ما قرار می گیرد. ۲۳

در مورد عبرت گرفتن در زندگی / ان شاء الله یادی که از من
می کنید همراه با سلامت و شادی و فعالیت باشد / هر وقت

می خواهید به من لبخندی بزیند به پهلویی تان همان
لبخند را بزیند، فوری به من تحویل داده می شود. ۳۳

خداوند در مورد خلقت انسان خیلی دقیق تر جزئیاتش را
گفته است / نمی دانیم حیوانات به مراحل خلقتِ خودشان
آگاهی دارند یا نه؟ / انسان در فکرش ترقی کرده که
می فهمد خالق هست، آنوقت تمام مشخصات خالق را
که نمی فهمد، تدریجاً یک صفاتی از او را می فهمد / در مورد
این سؤال که اگر خداوند می فرماید: «از رگ گردن هم به
شما نزدیکترم» پس چرا من احساس تنهایی می کنم؟ / در
ضمن اینکه دعا می کنیم: خدایا! ما را به خودت نزدیک
گردان، دعا می کنیم که خدایا! دورکننده ها را از ما دور کن.
یکی وضع اجتماعی است که ما را ممکن است نزدیکتر کند
یا دورتر کند. خودمان باید مواظب باشیم که غرور
برمان ندارد. ۳۵

خدا آن چیزی است که همه جا با شما هست و خودتان او را
نمی شناسید و نمی بینید / در مورد ذکر «اللَّهُ نُظِرَى» / مثل
برنامه ی «دوربین مخفی» تلویزیون، خداوند یک دوربین
مخفی در شما گذاشته است. اگر می خواهید خدا خیلی به
شما محبت کند، همیشه هر چه می خواهید باید آن دوربین

مخفی را مراقب باشید. ۴۰

جلسه‌ی پزشکان / در مورد سرطان / عملاً در تجربه‌ای که شده اگر کسی نفهمد سرطان دارد و از اهمیت سرطان هم مطلع نباشد، خود همین یک مقاومتی است / سرطان از بیماری‌هایی است که هم جنبه‌ی جسمی دارد، هم جنبه‌ی روانی / خداوند ابا دارد از اینکه کاری بکند خارج از قواعدی که خودش آفریده است / درباره‌ی شفا / ان شاء الله

روان دچار مشکل نشود که آن مهمتر از بیماری بدنی است. ... ۴۳

در مورد مراسم یازدهم محرم برای تجلیل و شهادت ائمه / درباره‌ی کلمه‌ی شهادت طلب و اینکه می‌نویسند: شهر شهادت طلب! / علی، شهادت طلب نبود بلکه شهادت، علی طلب بود / شهید باید جان خودش را حفظ کند / کسی که با فکر و عقیده‌ی ما مخالف است و او را می‌خواهد از بین ببرد، او دشمن است / در تشخیص دشمن اشتباه نکنیم و در فهم شهادت و وظیفه‌ی شهید اشتباه نکنیم / تشویق نکنیم که به دنبال مرگ بروند و از بین بروند، آن شهادت نیست / مظهر اعلا‌ی شهادت حسین بن علی علیه السلام است که

همه چیزش را در راه و پیروزی بر دشمن خدا داد. ۴۷

فهرست جزوات قبل ۵۰

با توجه به آنکه حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجنوب‌علیشاه) پاسخ نامه‌ها و سؤالات را، عموماً در جلسات فقری بیان می‌فرمایند و امکان پاسخ جداگانه به تک تک نامه‌ها و سؤالات نمی‌باشد، لطف نمایید مطالب جزوات بیانات را قبل از طرح سؤال به دقت مطالعه بفرمایید. فقط کسانی جزوات را بگیرند که مطالعه می‌کنند، نه اینکه بگیرند و گوشه‌ای بگذارند.

خواهشمند است به منظور دسترسی هر چه بیشتر علاقه‌مندان به خصوص فقرا و سایر مؤمنین به این جزوه و سایر جزوات بیانات، در صورتی که بیشتر از یک جلد موجود دارید، لطف نموده به سایرین هدیه نمایید. با توجه به آنکه تهیه‌ی جزوات بیانات، مستقل از هر مؤسسه‌ی خیریه و انتشاراتی صورت می‌گیرد، خواهشمند است جهت اعلام سفارش و آشنایی با نحوه‌ی اشتراک، با شماره‌ی تلفن ۰۹۱۲ ۵۸۳ ۸۲۴۲ تماس حاصل فرمایید.

بدینوسیله از همه‌ی کسانی که در تکثیر این جزوه و سایر جزوات بیانات، توفیق خدمت مالی داشته‌اند، سپاسگزاری می‌شود. مطالعه‌ی جزوات از طریق سایت اینترنتی ذیل نیز امکان‌پذیر می‌باشد. در این سایت، جزوات به تفکیک و شامل: مجموعه‌ی جزوات گفتارهای عرفانی، مکاتیب عرفانی، شرح رساله شریفه پندصالح، گفت‌وگوهای عرفانی، جزوات موضوعی (درباره‌ی استخاره، اختلافات خانوادگی، حقوق مالی و عشریه، ذکر و فکر، بیعت و تشرّف، دعا، خواب و رویا، بیماری و شفا، روح، شیطان، امر به معروف و نهی از منکر، آداب حضور در مجالس فقری) و... می‌باشد. همچنین در این سایت امکان جستجوی موضوعی در خصوص مطالب مورد نظر، نیز وجود دارد.

WWW.JOZVEH121.COM

هر کسی نامه می نویسد یا مطلبی می گوید، توقع دارد که جواب آن را بدهم و لااقل همان پنج خط که او نوشته، من دو خط بنویسم. همان را هم نمی رسم. الان مدتی است دیگر تقریباً نمی توانم بنویسم. خواهش کردم به فهرستی از مطالب گفته شده که هر مرتبه پیاده می شود و منتشر می گردد نگاه کنند، حتماً راجع به مطلب سؤال شده، صحبت کرده ام. دیگران هم که سؤالات مشابه دارند استفاده کنند. برگرفته از گفتارهای عرفانی، صبح شنبه، تاریخ ۱۳۸۷/۹/۳۰ ه. ش.

یکی پرسیده که دوبار نامه نوشته ام جواب ندادید. آخر می گویند التماس دعا، من جواب این را چه بگویم؟ جوابی ندارید. همان فرمایش حضرت صالح علیشاه که یکبار گفتم. فرمودند: همان لحظه ای که آنها سلام می رسانند، التماس دعا می گویند، همان لحظه، دعا و خواسته شان به ما رسیده است.

فرض کنیم از هر کسی یک سؤال می رسد. اگر در جواب اینها، یک خط هم بنویسیم، خود این یک کتاب بزرگی می شود. این است که توقع اینکه برای هر سؤال، خود آن شخص را بخواهیم و با هم صحبت کنیم، نمی شود این کار را کرد، نمی رسم.

بنابراین درباره ی سؤال که در ذهنتان پیدا می شود، حتماً جواب داده ام. این جزوه هایی هم که درمی آید، برسید که چه موقعی جواب داده ام، همان را بگیرید بخوانید و بعد اگر پیدا نکردید آنوقت بیایید و برسید. مثلاً می نویسند شش بار نامه نوشتیم، جواب ندادید. بله، اگر

ده بار هم مطلبی که مربوط به من نیست را بنویسید، چه جوابی بدهم؟ برگرفته از گفتارهای عرفانی، صبح چهارشنبه، تاریخ ۱۳۹۲/۲/۴ ه. ش.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ^۱

در یک سایت چیزی دیدم. خلاصه، انتقادی نوشته بود که حرفش راست است منتها، کَلِمَةُ الْحَقِّ يُرَادُ بِهَا الْبَاطِلُ، علی عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود: حرف حَقِّی است که یک ناحق از او می خواهند. نوشته بود که شما درویش‌ها می‌گویید در سیاست دخالت نمی‌کنیم، اینها روی سیاست، حکومت، به شما سخت گرفتند، زندانی کردند و اینها. شما اعتصاب غذا کردید، تظاهرات کردید، این کارهایی که شما کردید که همه‌اش سیاسی است. راست هم می‌گویند، اعتصاب، همه‌ی اینها سیاسی است.

ما وقتی که بچه هستیم یک بازی‌هایی داریم، وقتی بزرگتر شدیم بازی‌های مان عوض می‌شود، شطرنج می‌شود، فوتبال می‌شود و امثال اینها. نه اینکه آن بازی‌ها را فراموش کردیم، این فوتبالیستی که در درجه‌ی اول فوتبال است، هنوز تیله بازی را بلد است، یک وقتی تیله بازی می‌کرده ولی حالا آن را رها کرده. ما هم اگر سیاست را رها کردیم ولی بلد هستیم. این را برای شما نمی‌گویم، این را برای اینها می‌گویم، شما هم بدانید، فکر کنید. به علاوه ما آنقدر در این سیاست دخالت می‌کنیم که نوک این سیاستمداران غلط، دروغ‌پردازان را بچینیم، قیچی کنیم و

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح چهارشنبه، تاریخ ۱۳۹۳/۷/۲۳ ه. ش.

قدمشان را قطع کنیم، نه بیش از این. بیش از این دیگر در سیاست دخالت نمی‌کنیم. ان شاء الله زودتر بتوانیم این کار را بکنیم که ما به تعلیمات خودمان، تعلیمات عرفانی، برگردیم، ان شاء الله ولی به هر جهت بدانید این مشکلات و این چیزهایی هم که هست، اینها را اگر تحمل کنید و به خوبی از پس آن بریابید، مقامات هر کدامتان خیلی بالاتر می‌شود. این یک ارزشی است که خداوند برای ماها گذاشته که این چیزها را آفریده که بگوییم: ما، در سیاست دخالت نمی‌کنیم ولی به دشمنان ما هم یاد می‌دهد که بگوید: همینی که می‌گویید، این سیاست است. هر دو راست است. ما از پس هر دو برمی‌آییم، ان شاء الله.

یک سؤالی هم کرده‌اند راجع به اینکه کسی گفته که من چون فرزند نداشتم فرزندی از پرورشگاه گرفتم ولی اسمش را در شناسنامه‌ی ما نمی‌نویسند، حالا چه کارش کنم؟ اولاً از لحاظ معمولی از هر کس دیگری بپرسید که در این زمینه از من دانشمندتر باشد، به شما جواب می‌دهد، می‌گوید: مگر آن روز اول آمدی از من پرسیدی که من بگویم چه کار کنی؟ روز اول از هر کسی پرسیدی برو از او بپرس. می‌گوید: از خودم سؤال کردم، از کسی نپرسیدم. من هم می‌گویم: پس خودت برو بکن. حالا این

را هم نگفته باشیم ولی همه جا گفته شده که مسأله‌ی نَسَب و اینکه هر فرزندی از پدری و مادری به دنیا می‌آید خیلی مهم است. اولاً این مسأله را در زیست‌شناسی بررسی می‌کنند که حالا رشته‌های جدید ژن‌شناسی (یک چنین چیزهایی) آمده که در مورد اینها هم خیلی بررسی می‌کنند.

همینطور هم که فکر کنیم، هر فرزندی، هر انسانی، پدری و مادری دارد که آن پدر و مادر هم پدر و مادری دارند الی روز ازل، تا می‌رسد به آدم و حوّا. اولین انسان آدم بوده که خداوند در خلقت آدم فرمود: *فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ*^۱. مراحل مختلف را شرح می‌دهد. خلق کردم انسان را و منظمش کردم یعنی اینها مرحله‌ی از خلقت است. اول مراحل خلقت است. می‌فرماید: خلق می‌کند. چه خلق می‌کند؟ حیات را، جان را. همه‌ی چیزها جان ندارند ولی چون خداوند به ما جان داده، علاقه‌مندیم که همه‌ی چیزهای اطراف ما جان داشته باشند و این علاقه وقتی روشن می‌شود که در بعضی از مکاشفات عرفا یا غیر اینها دیده شده که سنگ و نبات و اینها با آنها حرف می‌زنند. نه اینکه زبانی درمی‌آورند و حرف می‌زنند برای اینکه در آن صورت شما می‌گویید به چه زبانی می‌گویند؟ این سنگی که دارد با پیغمبر حرف می‌زند،

۱. سوره حجر، آیه ۲۹ / سوره ص، آیه ۷۲.

به چه زبانی است؟ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي، از روح خودم در او دمیدم. آیا منظور از اینکه «از روح خودم در او دمیدم»، این است که خداوند از این روح فقط در حضرت آدم آفرید؟ حضرت آدم که آمد و رفت و یک عده‌ای از نسلِ بچه‌هایش ماندند، فرزندان‌ش که ما باشیم. از بعضی آیات معلوم می‌شود که خداوند این روح را در نسل حضرت آدم گذاشت. کما اینکه حضرت ابراهیم وقتی که دعا می‌کند، از خدا می‌خواهد، خدا جوابش را می‌دهد و قبول می‌کند، می‌گوید که: وَ جَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقْبِهِ^۱ یعنی آن چیزی را که به او دادیم، در دنباله‌اش قرار دادیم یعنی در نسل خود ابراهیم. این است که می‌گویند: پیغمبران، ائمه، از نسل حضرت ابراهیم هستند. دوازده امام ما همه اینطور هستند. این است که این «نسل» مهم است. به امید اینکه ما هم از آن نسل باشیم، باید نسل را پاک نگه‌داشت. این دقتی که در احکام شرعی راجع به ازدواج و زن و شوهر و محرّمات شده، از این جهت است. چون به هر جهت هر انسانی از نطفه‌ای به وجود آمده و آن نطفه همینطور از انسانی. وقتی پاک باشند، این هم پاک می‌شود.

می‌گوییم: اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ. بعضی‌ها که انتقاد می‌کنند، می‌خواهند به هر چیزی حمله کنند، از دشمنان اسلام،

می‌گویند: پیغمبر سفارشِ اقوامش را کرده. حال آنکه فرموده است: «آل محمد»، آنهایی که اهل محمد هستند. به این دلیل که هم آنها می‌گویند، هم ما مسلمان‌ها می‌گوییم، همه می‌گویند که حضرت نوح وقتی سوار کشتی بود و آب طغیان کرد، می‌دانست که این کشتی نجات پیدا می‌کند ولی می‌دانست که باید این طوفان‌ها را بگذرانند. به آن پسرش گفت: بیا سوار شو، الان طوفان می‌آید. او گفت: نخیر، من می‌روم به آن بالاترین کوه که آب به آن نرسد که نوح فرمود: نه، بیا این آب تو را غرق خواهد کرد. بعد از خدا خواست که خدایا! بچه‌ام را نجات بده. خدا از مواردی که تندی کرد، عصبانیت به خرج داد (خدا عصبانی نمی‌شود ولی برای اینکه به او بفهماند) گفت: إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ^۱، او از اهل تو نیست و حال آنکه او پسر حضرت نوح بود ولی خداوند گفت: از اهل تو نیست یعنی از آن اهلیتی، از آن که آل است، از آن آل نیست یعنی از آن نوری که من آفریدم در پشت آدم نیست.

به این جهت هم هست که در اسلام به مسأله‌ی نَسَب اهمیت زیادی داده شده و هیچکس حق ندارد یکی را که فرزندش نیست، بگوید: فرزند من است یا یک کسی را که فرزندش هست، طرد کند یعنی خود مسأله‌ی نَسَب یک امر الهی و خارج از اختیارات

ما است؛ بنابراین هیچکس نمی‌تواند چنین کند. اما در این وسط، این فسادهایی که جامعه‌ی بشری برای خودش به‌وجود آورده، نه حالا در ایران (در ایران خیلی کم است) در اروپا و آمریکا این چیزها خیلی بیشتر هست، در آنها رسم است. آنها به این مسأله، فقط علمایشان ممکن است اهمیت بدهند و الا مردم عادی چندان اهمیتی نمی‌دهند. البته نه اینکه فرزندان را بگویند فرزند من نیست یا آن کسی را که فرزندان نیست، بگویند فرزند من است. بنابراین در این پذیرفتنِ اولاد از پرورشگاه‌ها توجّه داشته باشید هیچکس وارد نَسَب نمی‌شود و هیچکس هم بیخود از نَسَب کسی خارج نمی‌شود. این امر خدایی است، همانطوری که آفتاب روشن است و ماه تاریک‌تر است، ستاره‌ها تاریک‌ترند و شما هیچ تغییری نمی‌توانید بدهید، در این هم نمی‌شود تغییر داد.

حالا چون آمدند چنین قوانینی گذاشتند، البته خوب است برای اینکه مردم اشتباه نکنند ولی علامتِ این است که اینطور چیزها زیاد شده و ناچار باید مرتبش کنند. این است که درست دقّت کنید که مقرّراتِ قانونش را رعایت کنید. برای اینکه شما تنها این فرض را بکنید که فرزندی که می‌خواهید داشته باشید، شاید فلان عمو و عمّه و خاله یا خالو راضی نیست که خالویش باشد. به او هم برمی‌خورد. این است که برای رعایت همه‌ی جوانب و

رعایت نظم جامعه متوجّه باشید که نکند یک طوری به دروغ، کسی را از نسل خودتان معرّفی کنید.

سؤال دیگری که شده راجع به نرفتن به نظام وظیفه و مهاجرت است. اینطور سؤالات را از من نکنید، قوانین را باید رعایت کنید، حالا خیلی هم خوشتان نمی آید، خوشتان نیاید. سر نیزه بالای سرتان است، باید رعایت کنید. گفته اند:

مرو به هند و برو با خدای خویش بساز

به هر کجا که روی آسمان همین رنگ است

البته این شعر را کسی که گفته چون آنوقت ها هند و اینجاها خیلی معتبرتر بود اما حالا همه می خواهند بروند آمریکا، بروند اروپا، فرانسه، بروند کجا، البته سعدی هم می گوید:

سعدیا! حبّ وطن گرچه حدیثی است شریف

نتوان مُرد به ذلّت که من اینجا زادم

این هم هست، هیچ مانعی ندارد؛ منتها توجّه بکنید که امروز در دنیا خط‌هایی آفریده‌اند که اسمش مرز است که از این مرز نمی‌توان بیرون رفت. قدیم‌ها دعانویس‌ها خطی می‌کشیدند، می‌گفتند: از این خط بیرون نیا؛ از این طرف بیایی چنین می‌شود. این هم همینطور است. این

دعانویس‌ها که سیاستمدارانِ حقه‌باز باشند، البته همه‌شان حقه‌باز نیستند، مردان بزرگی هم در آنها هست که از بهترین مردان هستند مثل همان گاندی که من مثال زدَم، مثل خیلی‌های دیگر که نمی‌خواهم بگویم (چون بحث پیش می‌آید) خط کشیده‌اند ولی رفتن، مهاجرت به این طرف و آن طرف، هیچ عیبی ندارد، خوب هم هست به شرط اینکه اولاً هویت خودتان را فراموش نکنید.

من به خیلی‌ها که می‌خواهند بروند، آنهایی که می‌آیند خداحافظی، معلوم است که یک دلبستگی‌ای دارند، به آنها توصیه می‌کنم، می‌گویم یادتان نرود که شما از این پدر و مادر هستید، رشته‌ی ارتباطتان به خداوند، ارتباطتان به نظم جامعه، به نظم بشریت، از نظر شرعی اینها هستند. بعد هم بدانید ایرانی هستید، یادتان نرود و بعد هم بدانید مسلمان شیعه‌ی صوفی هستید. همه‌ی اینها را یادتان باشد، هر جا می‌خواهید بروید. اینها هر کدام یک پوشش تیر هستند، مثل خارپشت، تَشی. خارپشت یک پوستی دارد، تیغ، تیغ. بعضی‌هایشان این تیغ‌ها را به سمت دشمن پرتاب می‌کنند. بعضی‌ها نه، از نوعی هستند که این تیرها را پرتاب نمی‌کنند ولی محافظشان است. حیوانی نمی‌تواند

به آنها دست بزند. شما هم اینها را به منزله‌ی محافظینی قرار بدهید که خداوند بر روح شما، بر ایمان شما، بر هویت شما گذاشته است که فراموش نکنید. حالا این حرف‌ها به درد همه‌تان نمی‌خورد ولی به دیگران هم نصیحت بکنید.

خداوند فرموده است: **وَالْأَرْضَ وَضَعَهَا لِلْأَنَامِ**^۱، خداوند زمین را برای همه خلق کرد. آن خط‌کشی‌ها البتّه حالا لازم است، برای اینکه الان خودتان ببینید، اگر آن خط‌کشی‌ها نباشد، داعش می‌ریزد به خانه‌های ما. بعد هم که غارت کرد می‌رود خانه‌اش یعنی گفته‌اند از این خط نیا. او هزار کار باید بکند که بتواند. این لازم است ولی اینکه می‌گوییم این خط‌کشی‌ها را بشر خودش کرده، در آن روزی که امام‌زمان ان‌شاءالله ظاهر بشود، این خط‌کشی‌ها از بین می‌رود، همه‌ی مردم روی زمین زیر پرچم او خواهند بود. این را هم که گفتم، برای اینکه ماها این امیدمان را فراموش نکنیم. همیشه امید داشته باشید. هر مرتبه که یک دریچه‌ی کوچک می‌بینید، نوری می‌بینید خوشحال می‌شوید، به ما نشان می‌دهد که روزی خواهد آمد که همه‌ی زندگی‌ها اینطوری باشد. دیگر مجبور نباشید در سیاست دخالت کنید و بعد هم به شما طعنه بزنند بگویند شما...! همه‌ی حرفتان راجع به دل

خواهد بود. می‌گوید:

دل و دلبر به هم آمیخته وینم
ندانم دل کدوم، دلبر کدومه
الهی سینه‌ای ده آتش افروز
در آن سینه دلی و آن دل همه سوز
هر آن دل را که سوزی نیست، دل نیست
دلِ افسرده غیر از آب و گل نیست

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.^۱

یکی از قطعات، به اصطلاح حکایت‌هایی که عبدالرحمن جامی در سبحة‌الابرار آورده است، از قول ذوالنون مصری، می‌گوید:

والی مصر و ولایت ذوالنون
آن به اسرار حقیقت مشحون
گفت در کعبه مجاور بودم
در حرم حاضر و ناظر بودم
ناگه آشفته جوانی دیدم
چه جوان، سوخته جانی دیدم
لاغر و زرد شده همچو هلال
کردم از وی ز سر مهر سؤال
که مگر عاشقی ای شیفته مرد
که بدین سان شده‌ای لاغر و زرد
گفت: آری به سرم شور کسی است
کش چو من عاشق و رنجور بسی است
گفتمش یار به تو نزدیک است؟
یا چو شب روزت از او تاریک است؟

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح جمعه، تاریخ ۱۳۹۳/۷/۲۵ ه. ش. (جلسه برادران ایمانی)

گفت در خانه‌ی اویم همه عمر

خاک کاشانه‌ی اویم همه عمر

مفصل است، اشعار دیگرش را یادم رفته. می‌گویند که من در منزل او هستم، در جوار او هستم. بعد پرسیدم: اگر همیشه در جوار او هستی، این لاغر و زرد شدن از چیست؟ تو که همیشه در وصالی! گفت:

هیبت وصل ز بعد افزون است

دلَم از هیبت وصلش خون است

هست در وصل همه بیم زوال

نیست در هجر جز امید وصال

می‌گویند: در وصل همیشه این نگرانی هست که این وصل زوال پیدا کند. این است که من در این نگرانی هستم و حال آنکه در بُعد، در دوری، «نیست جز امید وصال»، همیشه در امید وصالیم. سایر قسمت‌هایش را کاری ندارم، یک وقتی ان شاء الله بحث خواهد شد.

در مورد اهمیت امید است که امید یک چیزی است که وقتی به هجران هم وصل بشود، موجب اهمیت هجران می‌شود. این امید هم، امید معنوی است که همیشه باید داشته باشیم، برای اینکه یک لحظه ممکن است باشد. گفت:

ای بی‌خبران غافل از آن ماه نباشید
شاید که نگاهی کند آگاه نباشید
و البتّه سایه‌ی این امید از آن نعمات الهی است که در زندگی
عادی ما هم خداوند به ما مرحمت فرمودند. همیشه در امید
باشیم؛ امید به رحمت خداوند و گشایش امور. ان شاء الله.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ.^۱

در سبحة/الابرار جامی وصل و هجر، امید و یأس، اینها را کنار هم گذاشته. امید را اینقدر مهم دانسته که اگر این مهم با هجر، فراق که ناراحت کننده است، زجرآور است، توأم بشود او را ملایم می‌کند. در توصیف این قسمت از این داستان، عارف دیگری می‌گوید:

ای که گفתי هیچ مشکل چون فراق یار نیست
گر امید وصل باشد هم چنان دشوار نیست
اینجا هم امید را اضافه کرده و دشواری هجر را از بین برده، آسانش کرده. ما هم باید از این دستور عرفانی عرفا این نتیجه را اقلّاً بگیریم که ولو در عوالم معنوی توجّه نکنیم ولی در زندگی معمولی مان بدانیم که امید از همه‌ی چاشنی‌های زندگی مهمتر است. هرگز این امید را فراموش نکنیم، ان شاء الله.

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح جمعه، تاریخ ۱۳۹۳/۷/۲۵ ه. ش. (جلسه خواهران ایمانی)

سُورَةُ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ^۱

قرآن که صبح‌ها می‌خوانم، امروز صبح باز به سوره‌ی یوسف رسیدم. البته یک بار سوره‌ی یوسف را مقداری شرح دادم، باز هم یک نکاتی مانده یا فراموش کردم یا آنوقت‌ها فهمم نرسیده بوده، حالا می‌رسد. نگاه خواهیم کرد چیزهایی اگر کم باشد، تکرار یا اضافه بکنم. خود زندگی یوسف زیر و بم‌هایی که دارد، برای ما درس است، برای همین امروز هم درس است. برای اینکه هیچیک از آن وقایع که گفتند عجیب و غریب نیست، الان هم خیلی اتفاق ممکن است بیفتد. منتها حالا آن اهمیت را ندارد یعنی آن واقعه، آن اهمیت را ندارد، و الا اهمیت شخص که به خداوند است.

در زندگی یوسف که دقت کنیم از همان اولی که خداوند گفته و یک جاهایی را هم نگفته ولی در تورات و اینجاها هست، آنها را هم دقت کنیم که اخبار از ائمه رسیده، آنها گفته‌اند. آیه‌ی قرآن می‌گوید: نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ^۲، حالا بعضی‌ها می‌گویند: أَحْسَنَ الْقَصَصِ بهتر است تا أَحْسَنَ الْقَصَصِ. أَحْسَنَ الْقَصَصِ یعنی به بهترین نحو این داستان را برایت می‌گوییم، نه اینکه از این داستان نفهمی کنی، بفهمی. بهترین طریقِ قصّه گفتن است

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح چهارشنبه، تاریخ ۱۳۹۳/۷/۳۰ ه. ش.

۲. سوره یوسف، آیه ۳.

یعنی ممکن است این را به صورت قصه هم بگویید و مثل رمان‌های امروز، رمان‌هایی که متداول است رمان‌های عاشقانه، ماه، ستاره فلان و از این حرف‌ها. أَحْسَنَ الْقَصَصِ یعنی از اول زندگی آنچه را که باید خدا به ما یاد بدهد از این داستان، زیر ذره‌بین گذاشته است.

اولش مسأله‌ی تعداد اولاد است و اولاد ذکور یعنی پسر. جهت آن هم این است که زن‌ها اولاً بطور کلی نیروی بدنی‌شان کمتر از مردها است و ثانیاً چون جمعیت جهان کم بود، تمام قبایل نمی‌خواستند که زن بدون فرزند باشد و به همین حساب هم هست که زن بدون فرزند آن احترام را نداشت و حتی به همین دلیل هم مقرر شده بود یعنی رسم شده بود در فرزندان اسرائیل (یعنی یعقوب) که وقتی یک برادری مرحوم می‌شد، برادرش اخلاقاً موظف بود که زن او را بگیرد که فرزندی اگر داشته باشد، به نام آن برادر بشود و این مادر هم که باشد.

خداوند وقتی زنی و مردی را آفرید، قاعدتاً آنچه که می‌بینیم روالش بر این است که از این زن و مرد (فرق نمی‌کند) که آفریده، انسان‌های دیگری به وجود بیاید، ما نباید جلوی این را بگیریم و مانع آن بشویم. این ایده در آنجا بود، در آن فکر بود و به همین حساب تعداد زیاد فرزندان ذکور یک نعمتی از جانب خدا تلقی

می‌شد. به این جهت حضرت یعقوب دعا می‌کرد و می‌خواست که فرزندان زیاد داشته باشند. حضرت یعقوب فرزندان زیادی داشت، اگر واقع آن را بخواهید بنی اسرائیل یعنی فرزندان اسرائیل که همان یعقوب باشد. همین بنی اسرائیل که هستند، اگر راست باشد همه‌شان فرزندان حضرت یعقوب هستند، دیگر حالا خودتان حساب کنید. البته مثل خیلی سادات امروزی که به دروغ می‌گویند ما سید هستیم، خیلی از اینها هم ممکن است اصلاً فرزندان یعقوب نباشند ولی منظور این احترام را دارند. داستان سعدی در گلستان می‌گوید، کسی قصیده‌ای در مدح شاه گفته بود، آمد و خواند و گفت که من خودم سید هستم و امسال این سفر مگه به یاد شما بودم. بعد که رفت، یکی گفت: این آقا بی خود می‌گوید، سید نیست. خودش یک عمّامه‌ی سفید سرش می‌گذارد، یک شال سفیدی، می‌ایستد به تکدی. یکی دیگر گفت: بله، همین امسال عید قربان که این می‌گوید من در حرم بودم، در اینجا او را دیدم. قصیده‌ای که خوانده بود، دیدند در دیوان/نوری است، از آن شاعر است. حالا گاهی بنی اسرائیل هم، اینطوری هستند، این همه جمعیت زیاد! به هر جهت دوازده فرزند داشت.

همین دوازده فرزند و این عدد «دوازده» چند بار در قرآن و سایر جاها اشاره شده است. به ابراهیم خداوند وعده کرد (نمی‌دانم

به ابراهیم یا اسماعیل) که از فرزندان تو دوازده نفر را شاه خواهیم کرد که ما می‌گوییم دوازده امام است، آنها دوازده تا اسم می‌آورند که هیچ معلوم نیست. یعقوب همینطور، دوازده فرزند داشت. این دوازده فرزند همه‌شان هم مورد علاقه‌ی پدر بودند و خداشناس بودند. به دلیل اینکه بعداً همه‌شان مقام نبوت گرفتند. چطور شد که حضرت یعقوب از وسط این همه فرزندان، به یوسف بیشتر علاقه‌مند بود؟ یوسف چون از راحیل بود، دختری که اول بار یعقوب دید و بدون اینکه بداند که این قوم و خویشش و دختر دایی‌اش است، او را پسند کرد و راحیل هم یعقوب را پسند کرد و قرار بود با هم ازدواج کنند که ازدواج هم کردند منتها کلاه سر یعقوب گذاشتند. اینکه چرا یعقوب اینطوری شد؟ می‌گویند یعقوب یک شبی جشن تولدی گرفته بود و همه‌ی فرزندان که در آنوقت می‌گویند هفتاد، هشتاد نفر بودند، همه جمع بودند و خیلی خوشحال بودند. یکی آمد و هر چه صدا زد که به من از آن غذا بدهید، گوش ندادند. یعقوب خودش هم که یک نفر بود آن گوشه بود و این گرسنه رفت، از آنجا غذا خواست به او ندادند، گرسنه رفت. نفرین کرد گفت: «خدا جزایت را بدهد» یک چنین چیزی.

در اخبار بعضی‌ها هم می‌گویند که حضرت یعقوب یک کنیزی داشت یک فرزندی از او به دنیا آمد. این فرزند مثل گوسفند

که شما دارید، اگر یک گوسفندی یک بزّه داشت، می‌توانید بزّه را جداگانه بفروشید، گوسفند را جداگانه. انسان را هم آن روز اینطور حساب می‌کردند. یکی آمد بچه‌ی این کنیز را بخرد، حضرت یعقوب نگفت با مادرش می‌فروشم. خرید و فروش و معامله کرد و بچه را داد. خداوند بازخواست کرد یعنی حضرت یعقوب خارج از قانون کاری نکرد، خارج از قاعده اینجاکاری نکرد، حق داشت ولی خداوند می‌خواست که پیغمبرش بالاتر از این قانون باشد. باز آن مادر هر چه گریه کرد، نفرین کرد به درگاه خدا نالید، خداوند به او گفت که نگران نباش، بچه‌ات از تو جدا شده ولی بزرگ خواهد شد و خواهد آمد (یعنی یوسف را که برده بودند) قبل از اینکه او بچه‌اش را ببیند، تو بچه‌ات را خواهی دید. باز فرزندت را به تو می‌رسانم که می‌گویند این زن کنار خیابان نشسته بود، یکی آمد و پرسید: منزل یعقوب کجاست؟ این نشانی داد، ساکن آنجا بود. گفت مثلاً این خانه است بعد پرسید: برای چه یعقوب را می‌خواهی؟ گفت: برای اینکه من از پسرش پیراهنی آوردم، از پسری که گم شده، می‌خواهم به او بدهم. کنیز آن وعده‌ی خداوند را یادش آمد گفت: تو چه کسی هستی؟ پرس و جو کرد، معلوم شد این پسرش است. این همان پسری است که گم شده، او را در آغوش کشید که وعده‌ی خداوند فراموش نمی‌شود.

خداوند ممکن است از عذابِ یک قومی منصرف بشود مثل اینکه از عذاب قوم یونس منصرف شد، می‌خواست آنها را عذاب کند بعد که قبول کردند و توبه کردند، خداوند از آن عذاب منصرف شد که یونس از این انصراف ناراحت شد که ای وای! من به اینها وعده کردم که زیر و رو می‌شود، حالا خداوند کاری انجام نداده که خدا برای این ناراحتیِ یونس او را مجازات کرد؛ یونس در دهان ماهی شد، سر این است. بعد خداوند یک درخت کدو (یک درختی به هرجهت یک چیزی بود) آفرید که یک روزه خودش سبز و بزرگ شد و یونس زیر سایه‌ی آن درخت بود. بعد یک مرتبه دید این گیاه خشک شد، یونس در آفتاب افتاد. گفت: خدایا! این چرا اینطوری شده؟ خداوند گفت: این گیاه که من آفریدم، تو هیچ زحمتی در آن نکشیدی و معذک ناراحت شدی. بین من صد هزار نفر آفریدم، آنها را مجازات کنم؟

منظور، خداوند مراقب همه هست، خداوند فراموش نمی‌کند، کار خوبی یا خوبی‌هایی که کرده باشیم، فراموش نمی‌کند. از گناهان ممکن است بگذرد، گناهان در اختیار خودش است، از همه‌ی آنها می‌گذرد. از وحش، با آن جنایتی که کرد و حضرت حمزه را شهید کرد و آن انتقامی که حضرت پیغمبر در نظر داشت اگر وحشی را ببیند، انجام دهد، وقتی ناشناخته

مسلمان شد، همه‌ی آنها بخشیده شد و حتی خدا جان او را هم حفظ کرد. پیغمبر به او فرمود آهسته برو که تو را نبینند، «موش موشک آسته برو». برای اینکه اگر تو را ببینند، روی آن عصبانیتی که از تو دارند، تو را شهید می‌کنند، تو را می‌کشند. این تفاوت است، اینجا تفاوت خصلت بشر عادی و پیغمبر دیده می‌شود. پیغمبر خودش آن خشونت را داشت، همه را رها کرد ولی مسلمین به خاطر پیغمبر این احساس را داشتند.

حالا منظور این است که در این داستان یوسف قبل از این جریانات بعدی اش وقتی هم که حتی بچه بود یک جا وقتی که هنوز نمی‌دانستند که این کسی که عزیز مصر است، یوسف شان هست، نمی‌دانستند. وقتی یعقوب فرزندانش را سفارش کرد حالا که باید بنیامین با شما باشد، او را ببرید ولی از یک در وارد نشوید. یازده فرزند بودند، با بنیامین یازده نفر. آنوقت خدا دنباله اش می‌گوید: ما این حرفِ یعقوب را شنیدیم، آنها را حفظ کردیم ولی این برای خاطر یعقوب بود برای اینکه دل یعقوب به این طریق آرام گرفت. این مسأله‌ی «چشم زدن» است. از چشم زدن یک چنین چیزی را خداوند صریحاً می‌گوید یعنی در واقع چون نظر بزرگ است و چون یعقوب نماینده‌ی خدا بود، در این صورت او که گفت، خداوند در حرف او اثر قرار داد. بنابراین وقتی که همه‌ی مؤمنین

یک چیزی می‌گویند، بی‌اثر نیست. خیلی از مؤمنین معتقدند که نظر زدن هست، اثری دارد، حالا چرا اثر دارد؟ دیگر نمی‌دانیم. البته بعضی‌ها در این هم بحث کردند که آن نگاه‌هایی که می‌کنند، به صورت مسموم است. خود پیغمبر هم در یکی، دو مورد این اثر را تأیید کردند که اینک شخصی که اینطور کرده بود، خداوند دستور داد و فرمود: سوره‌ی قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ و قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ را که نازل کرد، اینها را بخوان به خودش فوت کن، چشم خودش کور می‌شود. نه اینکه فوت این اثر را دارد، فوت پیغمبر آن اثر را دارد، آن هم فوتی که خدا بگوید: فوت کن. بنابراین می‌شود گفت که این اثر هست، حالا این اثر دائمی است یا غیر دائمی است یا چطوری است، آن را دیگر نمی‌دانم.

یک سؤالی هم خیلی‌ها می‌کنند که ما یک اصطلاحی داریم می‌گویند فلان کس غریبی می‌کند. یک نفر فرض کنید از زندگی متفاوت با زندگی ما، مدتی می‌آید اینجا، ناراحت می‌شود، ما می‌گوییم غریبی می‌کند. یک اصطلاحی در فرنگی آن هست، می‌گویند: «مال دو پیی»^۱، مرض وطن، دوری از وطن. آنها مرض می‌دانند، حالا هر کدام به یک مناسبتی درست است. اصولاً وقتی

به محیط مختلف می‌رویم، به خصوص محیطی که اساس آن متفاوت است یعنی اساس یک جامعه، اعتقادات و دین‌شان است که متفاوت است. مگر اینکه کسی بداند، بریک چنین تفاوتی مسلط باشد. فرض کنید در فرانسه بودم یک بورسی داشتیم با خانواده رفتیم، البته چون با خانواده بودم و بچه‌ها بودند، کمتر احساس غربت می‌کردم ولی مع‌ذلک بودم. مثلاً یک‌شنبه‌ای به کلیسا رفتیم، یک مناسبت مهم مذهبی در مسیحیت بود، رفتیم آنجا قبلاً پرسیده بودم که ما هم همیشه می‌خواهیم بیاییم، اشکالی دارد؟ گفتند: نه. گفتم: چون یک‌شنبه شما عده‌ی زیادی بندگان خدا، خدا را می‌خوانید، ما هم همانوقت بخوانیم. رفتیم آنجا و وقتی آمدند یک اعاناتی جمع کنند، گفتند اعانات برای ساختن یک کلیسای جدیدی است. همه جمع کردند، به من رسید گفتم: معذرت می‌خواهم، من خیلی کار شما را تأیید می‌کنم و خیلی خوشبختم، کار خوبی است ولی من چون مسلمان هستم برای ساختن کلیسا نباید کمک کنم. اجازه بدهید من ممنوع باشم، در راه دیگری خرج کنم، قبول کرد و گفت: خیلی ممنون و همانجا به نظرم یک خودکاری، چیزی هم به‌عنوان یادگاری به من داد. منظور، اگر کسی بتواند در غربت هم، آن حیثیت اولیه‌ی خودش را حفظ کند، هیچ چیزی ندارد و اگر در آن رخنه‌ای باشد یا رخنه‌ای

پیدا کند و راه ورودِ همان بشود، آنوقت انواع و اقسام بیماری‌های روانی را به او نسبت می‌دهند: افسرده است، «مال دو پیی» دارد و امثال اینها. هیچی ندارد، فقط ماهی‌ای را از آب تمیز و صافی برداشتند، گذاشتند در یک آب گل‌آلود. یک خرده نفسش تنگی می‌کند. به این جهت به هیچ‌وجه نگران نباشید، هیچ بیماری روحی‌ای هم در این جریان نیست.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ^۱

در هر واقعه‌ای آدم باید یک مقداری برای زندگی بعدی‌اش عبرت بگیرد، برای همه‌ی زندگی‌ها. منتها زندگی بعدی که گفتم برای این است که زندگی قبلی‌اش که وقتش گذشته و تمام شده، دیگران هم باید عبرت بگیرند و ماها هم از هر دیگری که یک چیزی دیدیم که می‌شد عبرت گرفت، از آن عبرت بگیریم. عبرتش این است که یک وقتی یک مثل جوکی ساختند، گفتند یک شخصی ساعتی آورد پیش ساعت‌ساز که درست کند. این ساعت‌ساز باز کرد، همه پیچ‌هایش را یکی یکی آن کنار گذاشت و بعد که نگاه کرد دومرتبه شروع کرد به بستن آن. تمام که شد، یک پیچ مانده بود، هر چه کرد نمی‌دانست این پیچ از کجاست؟ ولی در اینکه این پیچ مال این ساعت بود، حرفی نبود.

حالا ما هم به اندازه‌ی یک ساعت، در بدن مان پیچ و مهره هست. هر کدام‌شان هم، کوچک‌ترین چیزی که در بدن هست، در زندگی ما، در حیات ما مؤثر است. بنابراین اگر ما آن دقت را نکنیم، می‌شویم یک ساعتی که یک پیچ ندارد ولی من الحمدلله همه پیچ و مهره‌هایم سر جای خودش هست ولی زنگ زده یعنی دیگر طبیعی هم هست، مثل آنوقت‌های قدیم کار نمی‌کند. دیدید یک

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح چهارشنبه، تاریخ ۱۳۹۳/۸/۷ ه. ش.

شیرابی که مدتی مصرف نکنید، بعد آن آخر که بعد از مدّت‌ها باز کنید اوّل زنگ بیرون می‌آید.

حالا برای اینکه از فکرِ من آن زنگ‌زده‌ها بیرون نیاید که شما را هم ناراحت کند، من یک مدّتی نیامدم. یک مدّتی نیامدم، استراحت می‌کردم. عرفاً استراحت است و الاّ من مادامی که در این مجالس خسته نشوم، برای من استراحتی است، خود مجلسش برای من استراحتی است. به هرجهت خیلی متشکرم از همه‌ی شماها که من را یادتان نرفته و یادتان نخواهد رفت. ان شاءالله این یاد توأم و همراه با سلامت و شادی و فعالیت باشد. هر وقت هم می‌خواهید به من مثلاً یک لبخندی بزنید، یک خنده‌ای بکنید، به پهلویی‌تان همان لبخند را بزنید فوری به من تحویل داده می‌شود. به هرجهت خیلی متشکرم.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ.^۱

درباره‌ی صفات خداوند یا توصیفات‌ی از روش خداوند، در بسیاری از جاها روی خَلَق، آفریننده خیلی تکیه شده. هُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِیْمُ^۲ و این را در صفات خداوند که وقتی راجع به خلقت انسان یا خلقت هر جاننداری باشد، دقیقتر فرموده است.

مثلاً در حیوانات یا در جمادات فقط به همان عبارت اوّلیه می‌فرماید که إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ.^۳ می‌گوید خداوند خلق که می‌خواهد بکند، در نظر داشت یک موجودی را خلق کند، همانقدر که می‌گوید: «باش»، هست.

همین حالات در انسان هم هست، فرض کنید در انسان، مثلاً خیال می‌کنید که پسران پهلوتان است، می‌گویید: حواست جمع است؟ کسی آنجا نیست که حواسش جمع باشد. گاهی اینطوری خیال می‌کنید. خداوند بدون اینکه اینطوری خیال کند، واقعیت اینطوری است. مثلاً در حیوانات در مورد خلقتشان گفته: إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ. اما در مورد انسان خیلی دقیقتر جزئیاتش را گفته و در هر مرحله‌ای که بخواهد مرحله‌ی بعدی بیاید، خداوند خودش را به عنوان خالق یادآوری کرده. می‌فرماید

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح پنج‌شنبه، تاریخ ۱۳۹۳/۸/۸ ه. ش.

۲. سوره حجر، آیه ۸۶ / سوره یس، آیه ۸۱.

۳. سوره یس، آیه ۸۲.

که شما در ظلمات ثلاث بودید که حالا آن ثلاث چیست؟ آن سه تا گمراهی چیست که انسان در آن بود و خداوند از او گرفت این را آورد این طرف؟ ولی همینطور خلقت می‌کند. بعد در خیلی جاها خطاب به انسان زحماتی که مادر در خلقت او کشیده است، ذکر می‌کند. همه جا از خلقت انسان در مراحل مختلف ذکر می‌کند. این شاید یک اثرش این است که به این انسان‌ها می‌خواهد بگوید که شما در همه‌ی چیزها که فکر می‌کنید، در مسأله‌ی خلقتِ خودتان بیشتر از همه فکر کنید.

ما از حیوانات که خبر نداریم، حیوانات روانشناسی خاصی ندارند جز اینکه حیوانات را آموزش می‌دهند، حیوان دست‌آموز می‌کنند ولی تغییری داده نمی‌شود. همان خلقت است با یک تفاوتی، هیچ تغییری داده نمی‌شود ولی در مورد حیوانات، نمی‌دانیم که این حیوانات خودشان شعور به این دارند یا نه؟ یعنی به مراحلِ خلقتِ خودشان آگاهی دارند یا نه؟ از انسان‌ها تقریباً، یک مقداری خبر داریم (چه خبر داریم، چه بعد خبر می‌شویم که علائم خلقت چیست) اول بار در انسان است که این مخلوق، خودش توجه دارد که یک خالقی دارد. از حیوانات ما چنین فکری نمی‌بینیم. شاید یک بارئه‌ای در آنها هست که بعداً که بزرگتر می‌شوند، یک انسان می‌شوند، برای انسان این امکان را

خداوند فراهم می‌کند که خودش را در ضمنِ اینکه آگاهی به وجود خودش دارد ولی این آگاهی را هم دارد که غیر از خودش هم وجودی هست و آنهایی که خداشناس هستند، این موجودی غیر از خودشان را، خدا می‌دانند یعنی می‌دانند خدا هست، تفاوت این است که آنها می‌گویند که این انسان‌ها هر چه نمی‌دانند، اسمش را گذاشته‌اند «خدا». مجموعه‌ای است می‌گویند «خدا». «خدا» خواسته، «خدا» کرده ولی ما می‌گوییم نه! همینقدر انسان در فکرش ترقی کرده که می‌فهمد خالق هست. آنوقت تمام مشخصات خالق را که نمی‌فهمد، تدریجاً یک صفاتی را از او می‌فهمد.

یک وقتی کسی یک سؤال کرده بود که خداوند در چند جا به عبارات مختلف می‌گوید: فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ^۱، من خیلی نزدیکم. یک جای دیگر می‌گوید: نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ^۲. از رگ گردن هم به شما نزدیکترم. اگر اینطوری است پس چرا من احساس تنهایی می‌کنم؟ این باید ببیند، در کجا باید حل کند؟ در اینکه وجود دیگری هست که شکی نیست، شک نمی‌تواند بکند، برای اینکه خودش را فرض کرده و فرض کرده که یک تنهایی بر او بار شده. پس شکی که می‌کند در روابط خودش است با این موجود

۱. سوره بقره، آیه ۱۸۶.

۲. سوره ق، آیه ۱۶.

غیر از خودش. در این شک هم که می‌کند، خودش که در دسترس خودش است. با تعلیم و تربیت می‌تواند چیزهایی یاد بگیرد، با تمرین یاد بگیرد، بنابراین فکر می‌کند که خودش چرا دور است؟ می‌گوید:

دوست نزدیکتر از من به من است

وین عجبت‌ر که من از وی دورم

پس این دوری واقعیت ندارد، برای اینکه هر کسی یک موجودی غیر از خودش را احساس کند، خیلی به او نزدیک است. هوا هست، آب هست، زمین هست، اینها هستند. غیر انسان به خود انسان خیلی نزدیک است. ما خودمان را از او دور می‌گیریم. هر چه هم دور بگیریم، او دست‌بردار نیست. ما دوریم ولی او دور نیست و او یک خلقی، خلقتی که کرده، یک «من» را به وجود آورده، مسلماً یک امری دارد به او می‌گوید و باید انجام بدهد. این امر، یک امر عمومی است که به همه گفته. حالا ما اگر رفتار کردیم، جزء آن عموم مخلوق حساب می‌شویم. اما اگر رفتار نکردیم، خودمان حساب می‌کنیم که از او دوریم ولی او ما را دور نمی‌داند. او نگه‌مان داشته که به تدریج نزدیک بشویم. پس این احساس دوری و نزدیکی از ناحیه‌ی خود ماست. این از احساس دوری. اما احساس نزدیکی. این یک احساسی است که بزرگان رفته

و بزرگان احساس می‌کنند که بعد هم گفته شده که آیا اولیاء الله، خودشان هم می‌دانند که جزء اولیاء الله هستند یا نه؟ آن جداگانه است ولی منظور مجاز نیستند. همان منبعی که خودش را می‌شناساند، خودش جزء آن شناسایی این هست که بداند. جلوی او را می‌گیرند، فایده‌اش برای دیگران این است که دیگران با فشار دین نگرفته باشند؛ لِأِكْرَاهٍ فِي الدِّينِ، معنی‌اش اینجاست و یکی هم برای این است که خودشان در معرض شیطان واقع نشوند. متأسفانه خیلی‌ها از بزرگان و نزدیکان به دربار حق، از اول زندگی تا کنونش که ما می‌دانیم، بعدش هم قاعدتاً با وجود نزدیکی زیاد، خودشان، خودشان را دور می‌کنند. مثالی که خداوند زده، هابیل و قابیل است. هر دو مخلوق خداوند بودند و در فاصله‌ی نزدیکی یعنی پدرشان در خود بهشت بود ولی مع ذلک اشتباه کردند و خیلی‌ها هستند.

در ضمن اینکه دعا می‌کنیم: خدایا! ما را به خودت نزدیک گردان، دعا می‌کنیم که خدایا! دورکننده‌ها را از ما دور کن. یکی اوضاع اجتماع است، وضع اجتماعی است که ما را ممکن است نزدیکتر کند یا دورتر کند. خودمان باید مواظب باشیم که غرور برمان ندارد و خیلی چیزهای دیگر، ان شاء الله.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ^۱.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

هست کلید در گنج حکیم

این بسم الله، البته خداوند هزاران اسم دارد یعنی در هر صفتی که خداوند از خودش می‌گوید چندین صفت دیگر نهفته است. شما در زندگی خودتان نگاه کنید بارها خداوند را می‌بینید منتها توجّه ندارید اینی که می‌بینید خداوند است یا اینی که به شما خدای نکرده زحمت یا با محبت و رحمت به شما برخوردی کرده، این خداوند است. البته به همین جهت هم هست که بعضی‌ها که مخالف وحدت فکری هستند، می‌گویند به همین دلیل است که بشر هر چه نفهمیده، اسمش را گذاشته «خدا». این جمله را معکوس گفتند، جمله ممکن است اگر درست بگویند راست باشد. فرض کنید یک مهمان خیلی عزیزی دارید برای این مهمان، شما (حالا حلو که خیلی متداول است، نه! یک چیز خیلی خوب‌تر، بهتر حالا هر چه دلتان می‌خواهد فکر کنید) آماده می‌کنید برایش می‌آورید می‌خورد و مثلاً قبلاً هم بارها گفته که من فلان چیز را خیلی خوشم می‌آید، خیلی دوست دارم. وقتی می‌بینید که مهمان عزیزی آمده از همان چیز خوب که دارید به مهمان می‌دهید، حالا

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح شنبه، تاریخ ۱۳۹۳/۸/۱۰ ه. ش. (جلسه خواهران ایمانی)

این را می‌شود دو جور تعبیر کرد: یکی گفت چون من این مهمان را دوست دارم، هر چه دارم به او تقدیم می‌کنم. این مهمان را دیده و برای آن مهمان صفت را گفته. آن مهمان را دیده، این صاحبخانه را ولی یکی دیگر می‌گوید: عجب! این چیزی که فراهم کردی می‌خواهی به کی بدهی؟ هر کسی هست، خیلی دوستش داری یا او را می‌بیند می‌گوید پس این شخص را خیلی دوست داری که این غذا را برایش آوردی. هر دو یک‌طور است منتها این مهمان را ندیده و چشمش فقط همین غذاهای لذیذ را دیده که برایش می‌برند، توفیق دیدن آن مهمان را نداشته ولی آن یکی نه، مهمان را دیده چون دیده مهمان خیلی عزیز است بعد گفته: برای او که عزیز است این غذاها را بردند. هر دو یکی است منتها آن یکی خدا را دیده این یکی خدا را ندیده، می‌گوید خدا چیست؟ خدا آن چیزی است که خودتان نمی‌دانید.

خدا آن چیزی است که در همه جا با شما هست و خودتان او را نمی‌شناسید و نمی‌بینید. تلویزیون برنامه‌ای دارد به نام: «دوربین مخفی». یک دوربین مخفی خدا در شما گذاشته اگر می‌خواهید خیلی خدا به شما محبت کند، همیشه هر چه می‌خواهید باید آن دوربین مخفی را مراقب باشید یعنی مراقب باشید که تمام زیر و بم‌های زندگی شما را، آن مرکز کل که نگاه

می‌کند، آن مرکز ضبط می‌کند.

در ذکر «اللَّهُ نَاطِرِي»، «ناظر» یعنی مراقب، این نشان دهنده‌ی آن است که خداوند ناظر است. منتها این مراقبت طوری نیست که یکی جداگانه باشد، شما جداگانه که همیشه در وسواس باشید که آیا من کارم خوب است یا کارم بد است؟ بعضی‌ها را هم دیدم هر چند وقتی می‌گویند: از ما راضی هستید یا نه؟ کار ما خوب است یا نه؟ این نه! آن اصلاً وجود خودتان است، کم‌کم باید وجودتان برای خودتان مدل و نتیجه باشد، ان شاء الله. تا حالا که دعای شماها الحمدلله من را زنده نگه داشته است بعد از این هم دعایتان باشد، از خدا بخواهید که همه‌ی ما را سلامت و خوب نگه دارد.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ.^۱

خیلی متشکرم، الحمدلله عده‌ی این مجلس [جلسه پزشکان] هر ماه زیادتر می‌شود. حالا نمی‌دانم آیا این را می‌شود گفت که بیماری در جامعه زیادتر شده؟ بیمار زیادتر شده؟ یا بیمار کمتر شده؟ نمی‌دانم. به هر جهت من در خدمت‌تان حاضرم و در استفاده از تجربیات‌تان، چیزهایی که خواندید و من نخواندم.

یک مسأله‌ای مطرح شده در اینکه سرطان مرضی است که بدن علیه خودش فعال می‌شود، خود بدن خودش، خودش را از بین می‌برد یا بیماری «آنرایمون» یک چنین چیزی. اگر اینطوری است، بعید نیست. برای اینکه فرد هم کوچک شده، مصغر جامعه است، جامعه هم همان فرد است زیر ذره‌بین و الان خیلی جوامع خودشان، خودشان را از بین می‌برند. من جمله شاید یکس چون دلم نمی‌آید بگویم از بین می‌برند ولی در مسیر از بین بردن هستند.

یک پیشنهادی که من دارم اگر تصویب می‌کنید و آن این است که یک علّت اینکه خانم‌ها و آقایان حرف نمی‌زنند، حرف تازه‌ای هم ندارند بگویند، فکر می‌کنند که هر چه خواندند، همه خوانده‌اند و بلدند. این است که هیچکس نمی‌داند چه هست؟

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی عصر شنبه، تاریخ ۱۳۹۳/۸/۱۰ ه. ش. (جلسه پزشکان)

ولی اگر مسلّم بشود که در این جلسه راجع به عجایب سرطان صحبت خواهیم کرد، در آن صورت شاید یک مطالبی جمع‌آوری بشود. حالا به عنوان مثال امروز که همین مسأله‌ی سرطان مطرح شد، اگر خانم‌ها و آقایان راجع به این مطلبی، نکته‌ای در خاطرشان هست، بفرمایند تا استفاده کنیم.

عملاً در تجربه‌ای که شده اگر کسی نفهمد سرطان دارد و از اهمیت سرطان هم مطلع نباشد، خود همین یک مقاومتی است یعنی سرطان از بیماری‌هایی است که مستقیم، هم جنبه‌ی جسمی دارد، هم جنبه‌ی روانی. همه‌ی بیماری‌ها به این درجه نیستند مثلاً دل درد، دل درد، جسمی است شاید اصلاً بشود گفت روانی نیست. اما سرطان اینطور نیست. آیا اصلاً فهمیده شده خود سرطان چیست؟ یک مطلبی که اضافه شده این است که آیا برحسب جامعه است؟ یعنی که روحیه‌ی جمعی مردم و بیماری‌های اپیدمی، یک رابطه‌ای بین‌شان برقرار است. اینطور گفتند. حالا قاعدتاً می‌تواند چنین چیزی باشد ولی اگر هم، چنین چیزی باشد مثالی که من در یک خبر روزنامه‌ای دیدم که آن خلبان یا کاپیتان کشتی دید که موش‌ها از نوک تپه، از نوک کوه سرازیر می‌شوند، خودشان را می‌اندازند در دریا تا از بین بروند. بعد تحقیق کردند هیچ جهتی پیدا نکردند جز اینکه موش‌ها آنجا زیاد

شدند و اینکه جامعه هم، معمولاً جوامع گفتند: هر وقت جنگی، چیزی بشود که تعداد مردها زیادتر باید باشند، نوزادها بیشتر پسر هستند و بالعکس وقتی جمعیت کم بشود بطور معمول، نوزادها همه دخترند. حالا این اگر باشد، مسلماً یک ارتباطی بین اراده‌ی جمعی و این هست.

یک نفع بزرگش اگر به اصطلاح اینطوری شفا پیدا کند، در واقع یک نیرویی که نمی‌دانیم چه هست، شماها، اطبا نمی‌دانید چه هست ولی ببخشید می‌گویم «نمی‌دانید»، آن نیرو در این اثر می‌کند و یک ترکیباتی، یک داروهایی که خودتان بلد نبودید و آن کسی که این نیرو را دارد، بلد است از آن دواها برای این ایجاد می‌کند. همین وضعیت هست وقتی که بچه‌ی شیرخوار دارد. برای اینکه این نیرو موجب می‌شود که آن مواد درمان‌کننده در شیر او ایجاد شده و وارد بدن او بشود، مسلّم است. حالا شفا هم همین است. خدا هم در یک جایی می‌گوید که خداوند ابا دارد از اینکه یک کاری بکند خارج از قواعدی که خودش آفریده یعنی در همین شفا در همین دعا حتماً اثری هست یعنی حتماً خداوند آن اثر را گذاشته و این قاعده را هم گذاشته که آن نیرویی که در اینجا گذاشتم، تشخیصش از هر طبیعی بهتر است و دوا‌ی خوب شدنش را ایجاد می‌کند.

آیا می‌شود بعضی میکروب‌ها برای سرطان مفید باشند؟
یعنی من شنیدم بعضی بیماران سرطانی یک بیماری گرفتند، بعد
از آن بیماری، سرطان‌شان هم خوب شده است.
به هر جهت ان شاءالله خداوند ما را از شرّ همه‌ی این
بیماری‌ها حفظ کند. همینطور بیماری‌های روانی یعنی ان شاءالله
به هر صورت روان دچار مشکل نشود که آن مهم‌تر از بیماری
بدنی است.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ^۱

این مراسمی که برای تجلیل و شهادت ائمه داشتیم، تمام شد. ظاهراً تمام شد ولی این مثل فرض کنید یک دارویی که می‌خورید، همان وقتی که می‌خورید، دارو می‌خورید تمام که شد، گذشت، بعد از مثلاً یک مدتی این دارو اثر می‌کند. ما هم حالا این مراسم را انجام دادیم برای اینکه به دنیا بفهمانیم که ما هرگز این واقعه را فراموش نخواهیم کرد. نمی‌توانند به ما بگویند: این واقعه همان روز بود، تمام شد، نه! كُلِّ يَوْمٍ غَاثُورًا وَكُلِّ اَرْضٍ كَرْبَلًا یعنی الان خون حسین می‌جوشد، هر سنگی را که بردارید (به قول خبری) مسیرش خونی است، خون حسین است. خون حسین یعنی خون بزرگان یعنی خون خیر یعنی خون محبت، برادری. در این راه یک عده‌ای شهید شدند.

از لغت شهید ما زیاد اطلاعی نداریم. مثلاً دیدم بعضی شهرها خیلی معمول است، نوشته‌اند: «شهر شهادت طلب»، من هرگز شهادت طلب را شخص صحیحی نمی‌دانم. علی عَلَيْهِ السَّلَامُ هرگز شهادت طلب نبود، زخمی هم که بر او عارض می‌شد، فوری می‌آمد ترمیم می‌کرد. آن نبوت پیغمبر و ولایتی که پیغمبر داشت و بعد به علی داد، او را شفا می‌داد. باز علی سر پا می‌ایستاد، به جنگ

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح چهارشنبه، ۱۱ محرم ۱۴۳۶ ه. ق، مطابق با ۱۴/۸/۱۳۹۳ ه. ش.

ادامه می‌داد. می‌گویند هفتاد زخم برداشت، شما همین دست خودتان را هفتاد بار که نه، ده بار اینطور بکنید، از بین رفتید. علی علیه السلام به شهادت معنا داد، رنگ داد. علی شهادت طلب نبود، شهادت، علی طلب بود. ما هم که به شهید اجر و عظمت می‌دهیم، می‌گوییم این شهید، همراه با شهادت، علی طلب بود. در این راه علی که مؤید شد، ما هم همراه او هستیم. وقتی همه می‌رفتند جنگ می‌کردند، آنوقتی که پیغمبر فقط تنها ماند، آنوقت دور و برش آمدند. آن کسی که آمد، می‌دانست من یک نفرم، آمدم در جوار پیغمبر و ظاهراً حافظ پیغمبر باشم، جانم را از دست می‌دهم. چرا؟ چون یک هدفی داشت و آن هدف حفظ جان خودش بود، هر کسی می‌خواهد جان خودش را حفظ کند، این یک هدف. یک هدف هم داشت: محافظت از جان پیغمبر. این هدف را از آن اولی مهمتر می‌دانست. شهادت این است یعنی برای محافظت از جان پیغمبر، حاضر است که جان خودش را فدا کند.

ما علی طلبیم و وقتی که شهادت، علی طلب می‌شود، ما هم از فیض آن برخوردار می‌شویم. شهید باید جان خودش را حفظ کند در یکی از جنگ‌ها دارد که مسلمین فریاد می‌زدند: اللَّهُ مَوْلَانَا، دنبال‌اش خطاب به دشمنشان می‌گفتند: وَلَا مَوْلَا لَكُمْ، شما مولایی ندارید. اللَّهُ مَوْلَانَا وَلَا مَوْلَا لَكُمْ و در همین جنگ بود یا

جنگ‌های دیگر، پیغمبر به مسلمین، مجاهدین اسلام وعده می‌داد، می‌گفت که یکی از دو خیر، نصیب شما می‌شود یا خیر پیروزی بر دشمن و یا خیر بهشت. پس پیروزی بر دشمن را هم خداوند هم‌ردیف بهشت قرار داده ولی دشمن، نه هر دشمنی.

الان ما برادرانی داریم که با ما دشمن هستند. برادران ظاهری هم هست، شماها دارید، آن دشمن حساب نمی‌شود. دشمنی که با فکر و عقیده‌ی ما مخالف است و او را می‌خواهد از بین ببرد، او دشمن است. بنابراین در تشخیص دشمن، اشتباه نکنیم و بعد از این تشخیص، در فهم شهادت و وظیفه‌ی شهید اشتباه نکنیم. تشویق نکنیم که بیجا دنبال مرگ بروند، از بین بروند، نه! آن شهادت نیست. مظهر اعلای شهادت حسین بن علی علیه السلام است که همه چیزش را در راه پیروزی بر دشمن خدا داد، نه دشمن شخصی‌اش. در راه پیروزی بر دشمن خدا داد. می‌گویید: علی علیه السلام چی؟ علی هم همان شهید است. اینها یک مسیر دارند، خداوند به ما مسیر را نشان داده، می‌گوید اول این راه است یعنی باید اینقدر بجنگید، زخم برآورید ولی نمیرید، خودتان را درمان کنید، دومرتبه بیایید ادامه بدهید، تا وقتی که به آن طریق خداوند سرنوشت را به شما نشان بدهد. بنابراین امیدواریم خداوند به همه‌ی ما اجر شهادت یا شهید دوستی مرحمت کند. ان شاء الله.

فهرست جزوات قبل

شماره مجموعه	عنوان	قیمت (تومان)
۱	جزوات ۱ الی ۱۲ شامل: گفتارهای عرفانی ^۱ زمستان ۱۳۸۶ الی تابستان ۱۳۸۷ / گفت وگوهای عرفانی ^۲ (شش مصاحبه در سال ۱۳۸۶ و ۱۳۸۷) / مکاتیب عرفانی ^۳ از سال ۱۳۷۵ الی ۱۳۷۹ / جزوات موضوعی استخاره و مقدمه‌ی روز جهانی درویش و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت اول)	۸۰۰۰
۲	جزوات ۱۳ الی ۱۶ شامل: جزوات موضوعی خانواده و اختلافات خانوادگی و علل عمده (قسمت اول) و حقوق مالی و عشریه (قسمت اول) / گفتارهای عرفانی مهرماه ۱۳۸۷ / مکاتیب عرفانی سال ۱۳۸۰ و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت دوم)	۱۰۰۰
۳	جزوات ۱۷ الی ۲۱ شامل: گفتارهای عرفانی پاییز ۱۳۸۷	۱۰۰۰
۴	جزوات ۲۲ الی ۲۵ شامل: شرح و تفسیر برخی از آیات قرآن کریم (قسمت اول) / شرح فرمایشات حضرت صادق <small>علیه السلام</small> (تفسیر مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة) (قسمت اول) / شرح فرمایشات حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمت اول) / مکاتیب عرفانی سال‌های ۸۱-۱۳۸۰ و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت سوم)	۱۰۰۰
۵	جزوات ۲۶ الی ۲۹ شامل: گفتارهای عرفانی مرداد الی دی ماه ۱۳۸۷ و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت چهارم)	۱۰۰۰
۶	جزوات ۳۰ الی ۳۳ شامل: گفتارهای عرفانی زمستان ۱۳۸۷ و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت پنجم)	۱۰۰۰

۱. گفتارهای عرفانی: بیانات صبح‌های شنبه، یک‌شنبه، چهارشنبه، پنج‌شنبه، جمعه و مناسبت‌ها.

۲. گفت وگوهای عرفانی: مجموعه‌ی مصاحبه‌ها.

۳. مکاتیب عرفانی: مجموعه‌ی پاسخ به نامه‌ها.

۲۰۰	نقشه راهنمای موقعیت مزار سلطانی بیدخت در کشور ایران	-
۱۰۰۰	جزوات ۳۴ الی ۳۸ شامل: مکاتیب عرفانی سال‌های ۱۳۸۲-۸۴ / شرح فرمایشات حضرت صادق <small>علیه السلام</small> (تفسیر مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة) (قسمت دوم) / شرح فرمایشات حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمت دوم) / مجموعه دستورالعمل‌ها و بیانیه‌ها (قسمت اول)	۷
۱۰۰۰	جزوات ۳۹ الی ۴۳ شامل: مکاتیب عرفانی سال‌های ۱۳۸۴-۸۷ / شرح فرمایشات حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمتهای سوّم و چهارم) / شرح و تفسیر برخی از آیات قرآن کریم (قسمت دوم) / مجموعه دستورالعمل‌ها و بیانیه‌ها (قسمت دوم)	۸
۱۰۰۰	جزوات ۴۴ الی ۴۷ شامل: گفتارهای عرفانی فروردین و اردیبهشت ۱۳۸۸ و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت ششم)	۹
۱۰۰۰	جزوات ۴۸ الی ۵۲ شامل: گفتارهای عرفانی مرداد تا مهر ۱۳۸۹	۱۰
۱۰۰۰	جزوات ۵۳ الی ۵۷ شامل: گفتارهای عرفانی اردیبهشت و خرداد ۱۳۸۸ / گفت‌وگوهای عرفانی (قسمت دوم: عرفان در کار اداری - بهار و تابستان ۱۳۸۹)	۱۱
۱۰۰۰	جزوات ۵۸ الی ۶۲ شامل: گفتارهای عرفانی خرداد و تیر ۱۳۸۸ / جزوات موضوعی درباره‌ی حقوق مالی و عشریه (قسمت دوم) و خانواده و اختلافات خانوادگی و علل عمده (قسمت دوم) / گفت‌وگوهای عرفانی (قسمت سوّم، سال‌های ۸۹-۱۳۸۸) / رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات (قسمت اول)	۱۲
۱۰۰۰	جزوات ۶۳ الی ۶۷ شامل: رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات (قسمتهای دوم الی چهارم) / گفتارهای عرفانی تیر ۱۳۸۸	۱۳
۱۰۰۰	جزوات ۶۸ الی ۶۹ شامل: گفتارهای عرفانی تیر الی شهریور ۱۳۸۸ و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمتهای هفتم الی نهم)	۱۴
-	جزوه ۷۰: مُلخّص گزارشات در مورد عرفان (هدیه نوروزی ۱۳۹۰)	-
۱۰۰۰	جزوات ۷۱ الی ۷۹ شامل: گفتارهای عرفانی شهریور الی آذر ۱۳۸۸ و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت دهم)	۱۵

۵۰۰	جزوه ۸۰: شرح فرمایشات حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق)	
۱۰۰۰	جزوات ۸۱ الی ۸۹ شامل: گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمتهای اول الی نهم) و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت یازدهم)	۱۶
۵۰۰	جزوه ۹۰: مکاتیب عرفانی (اسفند ۱۳۷۵ الی خرداد ۱۳۸۷)	
۱۰۰۰	جزوات ۹۱ الی ۹۹ شامل: گفتارهای عرفانی آذرالی اسفند ۱۳۸۸ و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت دوازدهم)	۱۷
۵۰۰	جزوه ۱۰۰: شرح فرمایشات حضرت صادق <small>علیه السلام</small> (تفسیر مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة) (جلد اول)	
۱۰۰۰	جزوات ۱۰۱ الی ۱۰۹ شامل: گفتارهای عرفانی فروردین الی خرداد ۱۳۹۰ و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت سیزدهم)	۱۸
۵۰۰	جزوه ۱۱۰: شرح رساله شریفه پندصالح (جلد اول)	
۱۰۰۰	جزوات ۱۱۱ الی ۱۱۹ شامل: گفتارهای عرفانی خرداد الی شهریور ۱۳۹۰ و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت چهاردهم)	۱۹
۵۰۰	جزوه ۱۲۰: شرح و تفسیر برخی از آیات قرآن کریم (جلد اول)	
۵۰۰	جزوه ۱۲۱: درباره‌ی مزار سلطانی بیدخت و شرح زندگی و حالات اقطاب اخیر	
۵۰۰	جزوه ۱۲۲: شرح رساله شریفه پندصالح (جلد دوم)	
۵۰۰	جزوه ۱۲۳: فهرست موضوعی جزوات	
۵۰۰	جزوه ۱۲۴: درباره‌ی ذکر و فکر	
۵۰۰	جزوات ۱۲۵ الی ۱۲۹ شامل: گفتارهای عرفانی شهریور الی آبان ۱۳۹۰	۲۰
۲۰۰	جزوه ۱۳۰: درباره‌ی بیعت و تشرف	
۵۰۰	جزوات ۱۳۱ الی ۱۳۹ شامل: گفتارهای عرفانی آبان الی اسفند ۱۳۹۰ و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت پانزدهم)	۲۱
۵۰۰	جزوات ۱۴۰ الی ۱۴۹ شامل: گفتارهای عرفانی اسفند ۱۳۹۰ / پرسش و پاسخ با گزیده‌هایی از بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجدوب‌علیشاه)	۲۲
۲۰۰	جزوه ۱۵۰: شرح فرمایشات حضرت صادق <small>علیه السلام</small> (تفسیر مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة) (جلد دوم)	

۵۰۰	جزوات ۱۵۱ الی ۱۵۹ شامل: جزوات موضوعی درباره‌ی دعا (قسمت اول) و درباره‌ی خواب و رویا (قسمت اول) و درباره‌ی بیماری و شفا/ پرسش و پاسخ با گزیده‌هایی از بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجنوب‌علیشاه) و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت شانزدهم)	۲۳
۵۰۰	جزوات ۱۶۰ الی ۱۶۹ شامل: جزوات موضوعی درباره‌ی روح (قسمت اول) و درباره‌ی دعا (قسمت دوم) و درباره‌ی خواب و رویا (قسمت دوم) و درباره‌ی شیطان (قسمت اول) و درباره‌ی استخاره (قسمت اول)/ پرسش و پاسخ با گزیده‌هایی از بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجنوب‌علیشاه)	۲۴
۲۰۰	جزوه ۱۷۰: رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجنوب‌علیشاه) (قسمت اول)	
۵۰۰	جزوات ۱۷۱ الی ۱۷۹ شامل: جزوات موضوعی درباره‌ی آداب حضور در مجالس فقری (قسمتهای اول و دوم) و درباره‌ی روح (قسمت دوم) و درباره‌ی شیطان (قسمت دوم) و درباره‌ی استخاره (قسمت دوم) و درباره‌ی امریه معروف و نهی از منکر/ گزیده‌هایی از گفتارهای عرفانی بهار ۱۳۹۲ و فهرست فایل‌های متنی، صوتی و تصویری بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجنوب‌علیشاه) (جزوه هارد اکسترنال شماره یک)	۲۵
۲۰۰	جزوه ۱۸۰: رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجنوب‌علیشاه) (قسمت دوم)	
۵۰۰	جزوات ۱۸۱ الی ۱۸۹ شامل: گزیده‌هایی از گفتارهای عرفانی فروردین الی تیر ۱۳۹۳ و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت هفدهم)	۲۶
۲۰۰	جزوه ۱۹۰: رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجنوب‌علیشاه) (قسمت سوم)	
۲۰۰	جزوه ۱۹۱: پرسش و پاسخ با گزیده‌هایی از بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجنوب‌علیشاه) (قسمت اول)	

۲۰۰	جزوه ۱۹۲: پرسش و پاسخ با گزیده‌هایی از بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجنوب‌علیشاه) (قسمت دوم)	
۲۰۰	جزوه ۱۹۳: فهرست موضوعی جزوات (قسمت دوم)	
۲۰۰	جزوه ۱۹۴: شرح فرمایشات حضرت صادق <small>علیه السلام</small> (تفسیر مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة) (جلد سوم)	
۲۰۰	جزوه ۱۹۵: درباره‌ی خانواده و اختلافات خانوادگی و علل عمده (قسمت اول)	
۴۵۰	جزوات ۱۹۶ الی ۲۰۴ شامل: گزیده‌هایی از گفتارهای عرفانی مرداد، شهریور و مهر ۱۳۹۳	